

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، شماره ۲۷ (پیاپی ۲۴) بهار ۸۹

جایگاه و آثار ابوالحسین نوری در عرفان* (علمی - پژوهشی)

دکتر امید مجد
استادیار دانشگاه تهران

چکیده

ابوالحسین احمد بن محمد معروف به نوری (متوفی ۲۹۵ هـ. ق.) یکی از عرفای بنام قرن سوم هجری در بغداد است که از شخصیت‌های نسبتاً تأثیرگذار در مکتب تصوف است؛ چنانکه نقل قول‌های کوتاه و روایاتی که از او در کتابهای مختلف آمده تنها از چند عارف نامی دیگر چون جنید بغدادی کمتر، و این نشاندهنده اهمیت سخن نوری است. از سوی دیگر مکتب اینار و ایجاد زبان تمثیلی در زبان عرفانی رامنسوب به او می‌دانند. در این مقاله تمام روایات منقول از ابوالحسین نوری گردآوری شده و با بررسی کتاب مقامات القلوب او، ورود زبان تمثیلی به ادب عرفانی برای نخستین بار نشان داده می‌شود. هم چنین جایگاه مکتب اینار نسبت به دیگر مکاتب تصوف بازنموده می‌گردد.

کلید واژه ها: ابوالحسین نوری، عرفان قرن سوم، مکتب اینار در عرفان، مقامات القلوب، زبان تمثیلی در عرفان.

گفتار اول: نام، لقب، وجوه تسمیه

۱-۱- نام

در مراجع مختلف قدیم و جدید نامهای ابوالحسین نوری به صورتهای گوناگونی آمده است:

۱- ابوالحسین احمد بن محمد معروف به نوری (حلیه الاولیا و طبقات الاصفیا. بدون تاریخ، ص ۲۴۹ / طبقات الصوفیه، ۱۹۵۳، ص ۱۶۵ / دائره المعارف فارسی، ۱۳۸۱ / تاریخ اسلام و وفیات مشاهیر و الاعلام، ۱۹۹۸، ص ۱۹).

۲- احمد بن محمد ابوالحسین نوری (المنتظم، ۱۳۵۷، ج ۶، ص ۷۷)

۳- احمد بن محمد ابوالحسین نوری معروف به ابن بغوی (حلب دارالوعی، بدون تاریخ، جلد ۲، ص ۲۴۸)

۴- ابوالحسن نوری (تصوف و ادبیات تصوف، ۱۳۷۶، ص ۳۴۹ / رسائل فارسی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۶)

۵- احمد بن محمد معروف به ابن البغوی (نفحات الانس، ۱۳۷۵، ص ۷۸)

۶- محمد بن محمد (تاریخ بغداد، ۱۴۱۷، جلد ۳، ص ۲۰۷)

۷- محمد بن احمد بن محمد (تصوف و ادبیات تصوف، ۱۳۷۶، ص ۳۴۹ / رسائل فارسی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۶)

۸- ابوالحسن نام پدر نور (مرآت الاولیا، ۱۳۷۹)

۹- ابوالحسین ثوری (آثار البلاد و اخبار العباد، ۱۳۷۳، جلد ۲، ص ۶۵)

۱۰- ابوالحسن احمد بن محمد (سرچشمه تصوف در ایران، بدون تاریخ، ص ۱۹۵ / تاریخ نگارشهای عربی، ۱۳۸۰، ص ۹۴۷)

اگر قدمت منابع را معیار بررسی قرار دهیم، نامهای ذکر شده در حلیه الاولیا و طبقات الصوفیه سلمی بر دیگر نامها ارجح است؛ یعنی ابوالحسین احمد بن محمد معروف به نوری. هم چنین نام ثوری نیز غیرقابل اطمینانترین نامهاست و نام پدر، «نور» نیز سند متقنی ندارد.

۱-۲- القاب

تقریباً در تمامی کتابهایی که نام ابوالحسین نوری را آورده اند، لقب «ابن بغوی» نیز ذکر شده است (طبقات الصوفیه، ص ۱۶۵). القاب دیگری نیز از قبیل نوری بغدادی (تاریخ

گزیده، ۱۳۶۴، ص ۶۴۶)، بغشوری هروی (سرچشمه تصوف در ایران، بدون تاریخ، ص ۱۹۵)، امیرالقلوب (آثار البلاد و اخبار العباد، ۱۳۷۳)، و قمر الصوفیه (عطار، شیخ فریدالدین، تصحیح محمد استعلامی، ۱۳۷۸، ص ۴۶۴) نیز به دو داده‌اند.

۱-۳- وجه تسمیه

نخستین کتابی که از وجه تسمیه «نوری» ذکری می‌کند، کتاب التعرف لمذهب اهل التصوف کلاباذی (متوفی ۳۸۵ هـ. ق) است که بر اساس آنچه در شرح التعرف آمده است سه وجه تسمیه را مطرح می‌کند (خلاصه شرح التعرف فی مذهب اهل التصوف، ۱۳۴۹، ص ۹۳):

الف) ابتدا نوریه را یکی از اسماء تصوف می‌خواند و سپس می‌افزاید: ایشان را نوری خواندند از بهر پاکی معاملات ایشان و ابوالحسین نوری را که نوری خوانند از بهر آن خواندند که سخنان او روشن بود از بهر انفاس.

ب) سر او چنان منور بود [یعنی اندیشه‌هایش چنان منور بود] که از اسرار خلق چیزی بر او پوشیده نگشتی.

ج) در شب تاریک چون سخن گفتی، نوری از دهان او بیرون می‌آمد چنانکه خانه روشن گشتی.

در تمام منابع دیگر، تمام یا یکی از همین وجوه را ذکر کرده‌اند، لیکن در چهار مأخذ، دلائل دیگری نیز آورده شده است؛ از جمله در تذکره‌الاولیا علاوه بر آنچه ذکر شد، آمده است که او را صومعه‌ای بود در صحرا که همه شب آنجا عبادت کردی و خلق آنجا به نظاره شدند. به شب نوری دیدند که می‌درخشیدی و از صومعه او به بالا برمی‌شدی. در منابع دیگر نور را «نور الی وعظ» (العبر فی خبر من غیر، ۱۹۶۱، جلد ۲، ص ۳۸)، «نام مکان» (جستجو در تصوف ایران، ۱۳۵۷، ص ۱۲۵) و «نام پدر» اونیز خوانده‌اند (مرآت‌الاولیا، ۱۳۷۹) که هیچ یک از این وجوه نامگذاری به استثنای ایشان را نوری خوانند از بهر پاکی معاملات ایشان، خالی از اشکال نیست؛ زیرا «نور از دهان خارج شدن» یا از «صومعه بر تافتن» در ذهن نمی‌گنجد. هم چنین در هیچ یک از متون معتبر، نامی از مکانی به نام نور که شیخ بدانجا منتسب باشد، نیامده است (ر.ک. گفتار دوم همین مقاله) و چنانکه خواهیم دید او را بغشوری الاصل و زاده شده بغداد می‌دانند و اینکه چند سالی در رقه بوده است.

نام پدر او نیز در هیچ منبع معتبری، «نور» نیامده است. باقی می ماند دو وجه نامگذاری: یکی اینکه «سخنان او روشن بوده از بهر انفاس»، «دیگر اینکه به نور فراست از اسرار مردم خبر می داد». اما اولی قابل قبول نیست؛ چرا که زبان تمثیلی نوری و شطحیات او چندان نمی تواند برای مردم قابل فهم باشد. از این گذشته سخنان بسیاری دیگر از صوفیان هم برای مردم قابل فهم بوده است چرا آنان لقب نوری نگرفته اند؟ دومی هم قابل قبول نیست؛ زیرا حتی اگر کسی از «رازهای پنهان مردم هم خبر بدهد»، بعید است به او لقب نوری بدهند؛ زیرا ارتباطی بین نور و غیبگویی وجود ندارد و در چنین مواردی القابی چون «غیبدان» یا «کاشف السِّر» یا «عالم الضمائر» مناسبتر است.

گفتار دوم: تاریخ تولد، مکان، تاریخ فوت، شیوه فوت

۱-۲- تاریخ تولد

در منابع معتبر فارسی و عربی، تاریخ تولد ابوالحسین نوری نیامده است اما در دائرةالمعارف انگلیسی تاریخ ولادت او را ۲۲۶ هـ. ق ذکر کرده اند.

۲-۲- مکانهای زندگی نوری

در تمام مآخذ او را خراسانی الاصل از ناحیه ای به نام بغشور میان مرو و هرات نام برده اند که در بغداد زاده شده (طبقات الصوفیه سلمی، ص ۱۶۴) و همانجا فوت کرده است. هم چنین در کتاب حیلۃ الاولیا آمده است که در بغداد متولد شد اما سالهای زیادی در رقه زیست و سپس به بغداد بازگشت (حیلۃ الاولیا و طبقات الاصفیا، مطبعة السعداء، ص ۲۴۹). شهر بغشور نیز شهری بی آب و علف و خشک، بین مرو هرات ذکر شده است (معجم البلدان، ۱۹۹۳، ص ۴۶۷) که نام دیگر آن «آب شور» است (مرآت الاولیا، ۱۳۷۹).

۳-۲- تاریخ فوت

همه منابع قدیم و جدید، فوت او را سال ۲۹۵ هـ. ق ذکر کرده اند، لیکن در تاریخ یاقعی (نفحات الانس، ۱۳۷۵، ص ۷۸) سال مرگ او ۲۸۶ آمده است و بعید نیست که این اشتباه به دلیل تشابه اسمش باشد که ابوالحسین نوری با شخص دیگری به نام ابوالحسن بغوی دارد که محدثی مکی است که در سال ۲۸۶ در گذشته است (شذرات الذهب، بدون تاریخ).

۲-۴- شیوه فوت

قدیمی‌ترین منبعی که درباره شیوه مرگ نوری مطلبی آورده کتاب اللمع فی التصوف ابونصر سراج متوفی ۳۷۸ هجری است (اللمع فی التصوف، ۱۹۶۰، ص ۲۸۱) که می‌گوید نوری پس از شنیدن بیت:

لازلتُ أنزلُ من و دادك فزلاً تَحْخِيرُ الألباب عند نزوله

[همیشه فرود می‌آیم در دوستی تو به جایی که متحیر می‌شوند عقول به وقت نزول بدان منزل]. از خود بیخود شد و سر به صحرا نهاد جایی که نهای تازه دروده شده داشت و آن نیاها به پای او فرو می‌رفت و خون از او جاری می‌شد. پس از آن به منزل رفت و فردای آن روز درگذشت.

پس از آن در کتاب تاریخ بغداد همین قول تکرار می‌شود افزون بر اینکه از قول عبدالله بن شبنذین یادآوری می‌کند که نوری در مسجد شونیزی مُرد و چهار روز کسی ندانست (تاریخ بغداد، دارالکتب العلمیه ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۳۶) و در حالت چمباتمه مرده که امکان خواباندن او بر روی غسلخانه نبوده است. در کتاب المنتظم نیز مرگ او در مسجد شونیزی ثبت شده است بدون اینکه ذکری از شنیدن بیت و به نیستان دویدن داشته باشد (المنتظم، ج ۶، ص ۷۷).

پس از این سه منبع، تذکره‌الاولیا قدیمترین کتابی است که شیوه مرگ نوری را ذکر کرده است (تذکره‌الاولیا، ص ۴۷۴) با این تفاوت که: «مطالعات فریبی»
«نقل است که روزی نابینایی می‌گفت: الله الله، نوری پیش او رفت و گفت تو او را چه دائمی و اگر بدانی زنده نمایی. این بگفت و بیهوش شد و از آن شوق به صحرا افتاد در نیستانی نو دروده و چرخ می‌زد و آن نی در پای و پهلوی او می‌رفت و خون روان می‌شد و از قطره خون، الله الله بازدید می‌آمد. ابونصر سراج گوید چون او را از آنجا بازخانه آوردند گفتند بگو لا اله الا الله، گفت: آخر هم آنجا می‌روم و در آن وفات کرد.»

چنانکه مشاهده می‌شود در متن تذکره‌الاولیا، نوری به جای بیت، کلمه‌ای شنیده است و گوینده آن نیز نابینایی است. هم چنین نی علاوه بر پای به پهلوی او هم فرو می‌رود ضمناً از قول ابونصر سراج مطلبی را ذکر می‌کند که در متن امروزی کتاب سراج وجود ندارد. در منابع جدید در دائرةالمعارف انگلیسی (دائرة المعارف انگلیسی، ص ۱۴۰) گفته‌اند پس

از سماع به نیستان دوید که نی دروده بودند... (سماع در تصوف). یک اظهار نظر دیگر هم وجود دارد که به نیستان در دویدن نوری را پس از شنیدن آیات قرآن می داند بدون اینکه آیه را ذکر کند (ابعاد عرفانی اسلام، ۱۳۷۴، ص ۱۲۷). وجه مشترک تمامی این روایات این است که به هر حال نوری از وجد به نیستان در دوید و از جراحیهای آن در گذشته است.

گفتار سوم: مذهب نوری

در منابعی که مطالعه شد، ذکر صریحی از مذهب ابوالحسین نوری نیامده است اما با استفاده از قرائنی می توان حدس زد که او معتزلی مذهب و در فقه شافعی بوده است. در کتاب روضات الجنات (روضات الجنات، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۰۴) آمده که در ماجرای محنت غلام خلیل، جنید به مذهب ابو ثور فرمان می داده است. از طرفی بر اساس کتاب وفیات الاعیان: «ابو ثور فقیه بزرگ شافعی است» (وفیات الاعیان بدون تاریخ، ص ۷). پس می توان نتیجه گرفت که جنید بغدادی، شافعی مذهب بوده است. با توجه به همزمانی و رابطه نزدیک نوری با جنید می توان به شافعی بودن نوری نیز احتمال داد. از سوی دیگر در خلاصه شرح تعرف آمده است که: «جنید و نوری اعتقادی به اینکه پیامبر اسلام (ص) در معراج، خداوند را با چشم سر دیده است، نداشتند» (خلاصه شرح تعرف، ۱۳۴۹، ص ۸۹) و این از اعتقادات معتزله است. آخرین راهنمای ما این است که معتزله معتقد به تأویل و توجیه آیات قرآن هستند و ابوالحسین نوری نیز چنانکه در ادامه مقاله خواهیم دید در رساله مقامات القلوب خود، همین شیوه را پی می گیرد. پس او به احتمال قوی در کلام، معتزلی و در فقه، شافعی بوده است.

گفتار چهارم: مراد، مرید، یاران و مخالفان نوری

۴-۱- مراد

در تمام منابع بررسی شده اتفاق قول بر این است که وی از «سری سقطی» حدیث آموخته و شاگرد مکتب وی بوده است که از قدیمیترین آنها می توان از حلیه الاولیا و طبقات الاصفیا (ص ۲۴۹)، تاریخ بغداد (ص ۱۳) و طبقات الصوفیه سلمی (ص ۱۶۵) نام برد. تنها در یک منبع ذکر شده است که کتاب مقامات القلوب نوری، تقریری است از تعالیم ابو حمزه (جستجو در تصوف ایران، ص ۱۲۶)، اما توضیح بیشتری نمی دهد.

۴-۲- مرید

با توجه به اینکه نوری برخلاف جنید بغدادی به برگزاری حلقه درس و مرید پروری تمایلی نداشته است (اللمع، ص ۴۳۰) و سرزندی که بر جنید هنگام وعظ او در مسجد رانده (خلاصه شرح التعرف، ص ۳۴۹)، بعید نیست که شاگردی نداشته باشد با این حال در یک منبع دیگر شخصی به نام «عبدالله بن خبیق انطاکی» را از مریدان او می شمارد (شرح بر مقامات اربعین، ۱۳۶۷، ص ۳۱۶، حلیه الاولیا، ج ۱، ص ۱۶۸ تا ۱۸۹). هم چنین از جمله افراد سرشناسی که در زمره خوانندگان آثار نوری آمده اند می توان از عین القضاة همدانی نام برد (تصوف و ادبیات تصوف، ۱۳۷۶، ص ۴۲۳).

۴-۳- مصاحبان، استادان، معاصران

نامهای مختلفی در منابع گوناگون آمده که از قرار زیر است:

رقام، شحام، ابو حمزه، شبلی، جنید، احد حواری، محمد بن علی قصاب، ذوالفنون مصری و حسین بن منصور حلاج (روضات الجنان، ج ۲، ص ۵۶۴، حلیه الاولیا، نفعات الانس، تذکره الاولیا و طبقات الصوفیه سلمی).

۴-۴- مخالفان نوری

بیش از هر کس دیگری نام «غلام خلیل» در ماجرای معروف موسوم به محنت «غلام خلیل» آمده است که به قتل نوری و همفکرانش کمر بسته بود (برای اطلاع بیشتر به گفتار هفتم همین مقاله مراجعه شود).

از دیگر مخالفان مکتب بغداد، که نوری نیز یکی از آنهاست، نام ابن یزدانیار آمده است که نام اصلی او حسین بن علی مکنی معروف به ابوبکر بود که به شهرهای مختلف نامه می نوشت و مردم را از صوفیه برحذر می داشت. از کسانی که مورد اتهام وی بودند: نوری، جنید و سمون محب در خور فکرنده می گویند دلیل دشمنی او با صوفیان بغداد بیبایی آنها بوده است در افشاء اسرار (جستجو در تصوف ایران، ص ۱۲۸). در هر صورت مخالفت با تصوف در طول تاریخ رایج بوده است و مطلب تازه ای نیست بنابراین تعجیبی ندارد که عارف وارسته ای چون نوری نیز مخالفانی داشته باشد (مناقب صوفیه، ۱۳۶۲، ص ۱۰ ببعد. کسر اصنام الجاهلیه، ص ۵۷، سیری در تصوف، ۱۳۶۱، پرده پندار ۱۳۶۲).

گفتار پنجم: مکتب نوری در تصوف

۱-۵- مکتب نوری

در تصوف، سه مکتب را نام برده‌اند: اول مکتب بصره که زیر نظر حسن بصری بوده است و عرفان از طریق آن به دو مکتب دیگر یعنی مکتب بغداد و مکتب خراسان منتقل شد و تصوف زاهدانه به تصوف عاشقانه بدل گردید. مکتب بغداد زیر نظر جنید (ف ۲۹۷ هـ) اداره می شد و پیروان خود را اهل القلب می نامید. اساس کار جنید، زهد و صحو، یعنی پارسایی و هوشیاری بود.

مکتب خراسان، که به بایزید بسطامی منسوب است. روش او بر «سکر و عبادت» یعنی مستی و بندگی مبتنی بود. روش صوفیان خراسان در واقع بر اساس ملامت استوار بود. نوری به دلیل زمان و مکان زندگی خود طبیعی است که جزو مکتب بغداد به شمار آید. اما ظاهراً شیخ نوری «عضو هماهنگی برای حلقه صوفیان بغداد نبوده است» (ابعاد عرفانی اسلام، ۱۳۷۴، ص ۱۲۷) و ظاهراً بیشتر در ردیف صوفیانی چون بایزید و حلاج و بوسعید است تا جنید بغدادی (مبانی عرفان و تصوف، ۱۳۷۰، ص ۲۸ تا ۳۰). در کتاب جستجو در تصوف ایران، علاقه به حفظ شریعت تنها حلقه وابستگی نوری به اصحاب جنید ذکر شده است (ص ۱۲۵).

گفتار ششم: دلایل تشخیص نوری در عرفان

نوری از چند جنبه، شخصیتی خاص در تصوف دارد؛ چنانکه بعضی معتقدند وی «دقائق تصوف را بیش از هر کس می شناخته است» (تاریخ التراث العربی، ۱۳۸۰، ص ۹۴۷) و در کتاب تاریخ بغداد نیز به نقل از سلمی او را به کثرت الاجتهاد و حی العباده می شناسند (تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۳۲).

در یک دسته‌بندی کلی سه مسئله عمده ایثار، زبان تمثیلی و «سماع به کمال رسیده» از بزرگترین موارد تشخیص اویند افزون بر اینکه اقوال گوناگون و نسبتاً زیادی از او نقل شده که بیانگر نفوذ کلام او در بین صوفیان بوده است. رواج تسبیح را نیز به او نسبت می دهند (نفعات الانس، ص ۷۸، جستجو در تصوف ایران، ص ۱۲۵) که البته این موضوع شگفتی است؛ چه دست کم از زمان حضرت فاطمه زهرا (س) تسبیح در میان مسلمانان رواج داشته است.

۶-۱-۱ ایثار

ماجرای محنت غلام خلیل و پیشگام شدن نوری برای مرگ پیش از دوستان خود تقریباً در تمامی منابع ذکر شده است که اگر چه در جزئیات آن از قبیل نام یاران جنید، اختلافاتی وجود دارد، همگی در اصل ماجرا توافق نظر دارند و طریق نوری را طریق ایثار می خوانند. از پژوهشگران بزرگ معاصر نیز مرحوم استاد فروزانفر در تشریح این بیت مثنوی که:

در یکی گفته ریاضت سود نیست اندرین ره مخلصی جز جود نیست

معتقدند که مولوی به طریقه نوری نظر دارد که مبنای او در سلوک «ایثار» است (مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ۱۳۷۶).

۶-۲- کاملترین نوع سماع

پیش از این، هنگام بررسی فوت نوری دیدیم که او پس از شنیدن مطلبی به نیستان دوید. اگر چه نقل قولهای مختلفی درباره آن سخن و مکانی که نوری آن را شنیده بود وجود داشت، مهم این است که او به هر حال پس از «به وجد آمدن از طریق شنیدن» از خود بیخود شده است و آن چنان به وجد آمده که از در غلتیدن به زمینی پر از نیهای نو دروده، احساس درد نمی کرده است.

در کتاب سماع در تصوف که بطور ویژه به موضوع سماع می پردازد با بر شمردن مقامهای سماع از ابوالحسین نوری به عنوان شخصی که به فنا و نیستی رسیده است نام می برد:

«در سماع سه مقام است: اول فهم، دوم وجد، سوم حرکت. مقام اول بر فهم است که خود بر دو وجه باشد: ۱. درجه اول متعلق به مبتدیان و مریدان ۲. درجه دوم از آن کسی است که از درجه مریدان در گذشته باشد و به مقام فنا و نیستی رسیده باشد و سماع این کس نه از راه فهم باشد؛ بلکه چون سماع به وی رسد آن حال نیستی و یگانگی بر وی تازه شود و به کلیت از خویش غائب شود، چون نوری که در سماع به جایی در دوید که نی دروده بودند و همه پایش می برید و وی بیخبر» (سماع در تصوف، ۱۳۶۷، ص ۲۵ و نیز کشف المحجوب، ۱۳۷۱، ص ۵۴۶).

۶-۳- زبان تمثیلی

۶-۳-۱- یکی از مهمترین کارکردها و جلوه‌های برجسته فعالیت‌های ابوالحسین

نوری نقشی است که وی در پدیداری زبان عرفانی ایجاد کرده است. پل نويا محققى است که در این زمینه تحقیقات گسترده‌ای انجام داده است و در کتاب خود موسوم به «تفسیر قرآن و زبان عرفانی» به این امر مهم می‌پردازد. بررسی بسیار فشرده‌ای از آنچه نويا از آغاز تفسیر قرآن تا رسیدن به زبان تمثیلی نوری دنبال کرده است مفید خواهد بود (تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ۱۳۷۳ ص ۲۷).

او ابتدا سه نوع تفسیر را معرفی می‌کند: یکی تفسیر سنی که شرح متن در سطح الفاظ است. دوم تفسیر شیعی که بیشتر نوعی تأویل است. این تفسیر در ماوراء معنای لفظی در جستجوی یک معنای پنهانی هم هست. نوع سوم تفسیر صوفیانه است که بر همان اساس تأویل است اما برخلاف تفسیر شیعی از جهت‌گیریهای سیاسی خالی است.

آن‌گاه نويا در جستجوی یافتن منشأ واژه‌های عرفانی در گام نخست، تفسیر کبیر از مقاتل بن سلیمان را بررسی می‌کند (متوفی ۱۶۱ ه.ق) و با موشکافی به این نتیجه می‌رسد که اگر چه مقاتل شروع کننده حرکتی است که نهایتاً به خلق واژه‌های قرآنی تصوف می‌رسد، نقش اصلی در ظهور واژه‌های عرفانی با امام جعفر صادق (ع) است که بر اساس تجربه‌های درونی خود استعاره‌هایی را که در کنار لفظ قرآن و در نتیجه بیرون از وجدان مانده بود به عنوان حقیقت قرآن می‌شناسد (همان، ص ۱۳۲)؛ به عنوان مثال در تفسیر آیه ۴۰ سوره توبه: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» مقاتل، جنود را فرشتگان می‌داند که در غزوه بدر برای پیامبر جنگیدند و امام (ع) در دریافتی عرفانی از جنود می‌گوید: «ذَلِكَ الْجُنُودِ الْيَقِينِ وَالثَّقَةِ بِاللَّهِ وَالتَّوَكُّلِ عَلَى اللَّهِ». آن فرشتگان، سربازان یقین و اعتماد و اطمینان به خداوند بودند (مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی، ج ۱، ص ۳۱).

یک قرن بعد حکیم ترمذی به اشاعه این معنی می‌پردازد و در طبقه‌بندی الفاظ عرفانی، تجربه مذهبی را به طور کامل وارد می‌کند (همان، ص ۹۹).

۶-۳-۲- نوری پدید آورنده زبان تمثیلی صوفیه

هرچند در کارهای فرهنگی نمی‌توان برای آغاز و پایان یک فرایند، مقطع خاصی را مشخص کرد، اگر گریزی از این کار نباشد، باید اثرگذارترین عامل را در نظر گرفت. در سیر تاریخی تصوف، ابوالحسین نوری را پیدا کننده زبان تمثیلی دانسته‌اند و این نقشی است که بویژه نويا بر آن تأکید می‌کند و رساله مقامات القلوب نوری را تأییدی بر نظر

خویش می داند و درباره آن می نویسد: «رساله نوری در حقیقت نوعی شعر منثور است که حقایق تجربه روحانی را با تمثیل بیان می کند شامل یک مقدمه و بیست پرده است که هر یک توصیف کوتاهی از یک یا چند تمثیل است ولی این شعر با هدفی آشکارا تعلیمی نوشته شده است و این می رساند که تجربه ای که نوری از آن سخن می گوید، هنوز سوزان از آتش دیدار نیست» (تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص ۲۷۲).

آنچه در مقامات القلوب نوری مشهود است، وابستگی گسترده این رساله به زبان قرآنی است؛ یعنی زبان صوفیه هنوز به یک استقلال مفاهیم دست نیافته و حضور لغات قرآنی در آن بسیار پررنگ است.

«نوری رساله خود را با سلسله تعاریفی آغاز می کند که به عناصر پایه روانشناسی مربوط قرآن است. سپس بیست پرده یا تابلو می آید که در آنها سبک تمثیلی بر گفتار منطقی غلبه دارد ولی با این همه جانشین آن نمی شود. این تمثیلهای ذیل سه عنوان اصلی گروه بندی می شود: تمثیلهای خانه و در، تمثیلهای باغ و درخت و بالاخره تمثیلهای آب و آتش» (همان، ص ۲۷۶).

خاطر نشان شد رساله مقامات، اثرپذیری فراوان از استعاره ها و تصاویر قرآنی دارد و نویا می کوشد که این اثرپذیری را کشف کند؛ مثلاً نوری درباره قلب سلیم می نویسد: «یُسیرٌ بَقَلْبِهِ مِنْ تَحْتِهِ إِلَى الْوَفَاءِ وَمِنْ فَوْقِهِ إِلَى الرِّضَاءِ وَمِنْ عَيْنِهِ إِلَى الْبُكَاءِ وَمِنْ يَسَارِهِ إِلَى الْمُنَى وَ مِنْ قُوَاهِهِ إِلَى الْإِلْقَاءِ وَمِنْ وَرَائِهِ إِلَى الْبَقَاءِ» : (به قلبش اشاره می کند از پایین به وفاداری از بالا به رضای الهی و از چشم به گریه و از چپ به آرزوها و از روبه رو به دیدار و از پشت سر به جاودانگی). نویا خاطر نشان می کند که بعید نیست مراد نوری مقابله مؤمنان با رفتار شیطان بوده باشد که بر آنها از پیش و از پس و راست و چپ می تازد» (همان، ص ۲۸۴).

«ثم لآتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و من ایمانهم و من شمالهم» (قرآن کریم: سوره اعراف آیه ۱۷).

البته باید دانست که تمثیلهای نوری از لحاظ ادبی چندان پخته نیست؛ زیرا زبان تمثیلی برای بیان مفاهیم عرفانی هنوز در مرحله شکل گیری است و بسیار طول خواهد کشید که این زبان توسط کسانی چون عطار و مولوی به زبانی پررمز و راز تبدیل گردد.

بیت = قلب / رع = کرم / سحاب = فضل / ثبات = یقین / بساط = رضا / شجره = معرفت /

متکاء = شرایع

هر کدام از این نمونه‌ها یک تشبیه ساده را نشان می‌دهد که ارکان دوسوی تشبیه در آن حضور دارد. در مقابل آن در ساختار زبانی مولانا به عنوان تکامل دهنده زبان تمثیلی، فقط با مشبه به گسترش یافته سروکار داریم که نقطه اوج زیبایی ادبی - عرفانی قالب تمثیل در بیان مفاهیم طریق است.

در بیان مولانا تمثیلهای حیوانی یا انسانی است و حکم یک استعاره گسترده را دارد که مشبه یا همان مفهوم مجرد فراموش شده است؛ به عنوان مثال شایسته است ادب هفتاد و هشتم از مجموعه جوامع آداب الصوفیه عبدالرحمان سلمی و نوع انعکاس آن رادر مثنوی نقل کنیم: «و من آدابهم ترک لفظه انا و نحن و لی و ماشابهم. کما روی عن النبی (ص): اِنَّهُ اِذَا اسْتَاذَنَ عَلَيْهِ اَحَدٌ فَقَالَ مَنْ ذَا؟ قَالَ اَنَا ، فَقَالَ اَنَا اَنَا کَافِهٌ كُرْهَةً. وَ حُكِيَ عَنِ ابِي مَنْصُورٍ اِنَّهُ قَالَ اِذَا قَالَ الْعَبْدُ اَنَا قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ تَعَسْتِ بِلِ اَنَا وَ اِذَا قَالَ الْعَبْدُ: لَا بِلِ اَنْتَ يَا مُوَلَايَ، قَالَ الْمَوْلَى: بِلِ اَنْتَ يَا عَبْدِي فَيَكُونُ مُرَادُهُ مُرَادَ اللهِ فِيهَا» (از آداب ایشان ترک گفتن لفظ من و ما و برای من و امثال آن است؛ همچنانکه از نبی اکرم «ص» روایت شده است که هرگاه کسی اذن ورود خواست و از او پرسیدند کیستی و گفت: «من»، این من گفتن بسیار زشت است و از ابی منصور حکایت شده است که گفت هنگامی که کسی می‌گوید: «من» خداوند می‌گوید: «هلاک شدی»، من بودم» و هنگامی که بنده می‌گوید: «من نبودم بلکه تو بودی» خداوند می‌فرماید: «تو بودی ای بنده من و مراد او همان مراد پروردگار خواهد بود.» (مجموعه آثار سلمی، ج اول، ص ۳۷۷).
در این گفتار بر ترک انانیت تأکید می‌شود. همین موضوع در گفتار مولوی به صورت شکار رفتن شیر و گرگ و روباه بیان می‌گردد بدون اینکه ذکری از حکمت فوق که مشبه آن است به بیان آید:

شیر و گرگ و روبهی بهر شکار	رفته بودند از طلب در کوهسار
تا به پشت همدگر بر صیدها	سخت بربنده بند و قیدها
گرچه زیشان شیر نر را ننگ بود	لیک کرد اکرام و همراهی نبود
چونکه رفتند این جماعت سوی کوه	در رکاب شیر با فر و شکوه
گاو کوهی و بز و خرگوش زفت	یافتند و کار ایشان پیش رفت

چون زگه در بیشه آوردندشان / کشته و مجروح و اندر خون کشان
 گرگ و روبه را طمع بود اندر آن / که رود قسمت به عدل خسروان
 عکس طمع هر دوشان بر شیر زد / شیر دانست آن طمعها را سند
 شیر با این فکر می زد خنده فاش / بر تبسم‌های شیر ایمن مباحش
 گفت شیرای گرگ این رابخش کن / معدلت را نو کن ای گرگ کهن
 گفت ای شه گاو وحشی بخش توست / آن بزرگ و تو بزرگ و زفت و چست
 بز مرا که بز میانه‌ست و وسط / روبها خرگوش بستان بی غلط
 شیر گفت ای گرگ چون گفתי بگو / چونکه من باشم تو گویی ما و تو
 گفت پیش آ، ای خری کو خود بدید / پیشش آمد پنجه زد او را درید
 گرگ خود چه سگ بود کو خویش دید / پیش چون من شیر بی مثل و ندید
 هر که او بر در من و ما می زند / رد باب است او و بر در می تند
 گرگ را بر کند سر آن سرفراز / تا نماند دو سری و امتیاز
 بعد از آن رو شیر با روبه کرد / گفت بخشش کن برای چاشت خورد
 کرد قسمت گفت این گاو سمین / چاشت خوردت باشد ای شاه گزین
 وین بز از بهر میان روز را / یخنی باشد شه پیروز را
 وان دگر خرگوش بهر شام هم / شب چره این شاه بالطف و کرم
 گفت ای روبه تو عدل افروختی / این چنین قسمت زکی آموختی
 از کجا آموختی این ای بزرگ / گفت ای شاه جهان از حال گرگ
 گفت چون در عشق ما گشتی گرو / هر سه را برگیر، بستان و برو
 روبها چون جملگی ما را شدی / چونت آزاریم چون تو ما شدی
 ما ترا و جمله اشکاران ترا / پای بر گردون هفتم نه برآ
 چون گرفتی عبرت از گرگ و منی / پس تو روبه نیستی شیر منی
 (مثنوی معنوی، ۱۳۷۵، ص ۱۴۵ تا ۱۴۹)

گفتار هفتم: حکایات و سخنانی که از نوری نقل کرده‌اند

۱-۷- چون کتاب تذکرة الاولیای عطار، حکایت‌های مربوط به نوری را به نسبت

سایر منابع مفصلتر، بررسی کرده است، متن این کتاب را مبنا قرار می‌دهیم و با نقل روایات آن، آنها را با سایر کتابها تطبیق خواهیم داد (تذکره الاولیا، ص ۴۶۴ تا ۴۸۳):

الف) رفت و آمد بیست ساله بین خانه و دکان و نان نخوردن و نانها را صدقه دادن از منابع قدیمی بدون هیچ تغییری این روایت در تاریخ بغداد (ص ۱۳۱) صفه الصفوة (ج ۲، ص ۲۴۷) و المنتظم آمده است (ج ۶، ص ۷۷).

ب) ماهی سه رطلی: پس از اینکه احساس می‌کند اسرار بر او آشکار شده است در دجله بین دو زورق می‌ایستد و می‌گوید تا ماهی در شستم نیفتد نمی‌روم. اما ذکر از وزن ماهی نکرده است.

در کتابهای اللمع (ص ۱۶۶) و حلیة الاولیا (ص ۲۵۱) این حکایت ذکر شده مضاف بر اینکه وزن آن را هم تعیین کرده است (سه رطل).

تاریخ بغداد نیز وزن سه رطل را عنوان کرده است.

ج) محنت غلام خلیل: علت دشمنی غلام خلیل، «رقص و سرود و کفریات گفتن»، عنوان شده است و یاران او ابوحمزه و رقام و شبلی و نوری و جنید آمده‌اند.

در تاریخ بغداد و در حلیة الاولیا نام یاران نیامده است. در مصباح الهدایه آمده است که «همه را امر به کشتن داد جز جنید که در فقه و دیانت تمیزی و شهرتی داشت.»

در کتاب روضات الجنان نیز نام یاران نوری شحام و رقام ذکر شده و جنید حکم به اعدام آنها داده است (روضات الجنان، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۵۶۲).

د) مریدی که در نماز با محاسن خود بازی می‌کرد و ابوالحسین نوری گفت دست از محاسن حق بردار و بار دیگر کافر خواندن نوری به سبب این سخن در منابع دیگر ذکر از این ماجرا نیامده است.

ه) چند شبانروز بر سر یک خشت گردیدن و الله الله گفتن، اما نمازها را بموقع به جا آوردن و آرام شدن او توسط جنید

و) شبلی مجلس می‌گفت، نوری گفت: اگر تو در عملی جای نگه دار و اگر نه فرود آی. شبلی نگاه کرد و خود را راست نیافت از منبر پایین آمد... نوری گفت: یا ابابکر تو بر اینان پوشیده کردی لاجرم بر منبرت کردند و من نصیحت کردم، مرا به سنگ براندند و به مزبله‌ها انداختند. این حکایت در کتاب ادبیات تصوف برتلس (ص ۳۴۹)، خطاب به جنید

بغدادی آمده است با این عبارت که: «ما اخلاص ورزیدیم بر درمان کردند شما زان ورزیدیت پیشگاهتان نشاندند.»

در خلاصه شرح التعریف نیز سخنران جنید بوده است و سخن نوری اینک: «تو به مردم خیانت کرده‌ای و من نصیحت. خیانت، زیرا بین مردم و خدا فاصله انداخته‌ای و نصیحت من آن است که خلق را با حق تعالی رها کردم (ص ۲۸۵).

(ز) دیدن مرید اصفهانی جز در تذکره‌الاولیا در کتاب دیگری نیامده است.

(ح) گریه کردن با ابلیس نیز در منابع قدیم نیست.

(ت) «در بیشه شیران خوابیدن نوری»، در تذکره‌الاولیا، علت آن چنین آمده است که چون نوری هوس خرما داشت برای تأدیب نفس خود در بیشه شیران خوابید تا شیران او را بدرند و نفسش بیش خرما آرزو نکند!

در کتاب تلبیس ابلیس (ص ۳۸۱) علت این ذکر شده است که چون نوری از شیرمی ترسید به بیشه رفت تا ترسش بریزد!

(ی) بردن لباس نوری توسط دزد و خشک شدن دست دزد

در تاریخ بغداد نیز همین حکایت بی‌تغییری آمده است (جلد ۳، ص ۱۳۳)، نیز حلیه‌الاولیا (ص ۲۵۱).

(گ) خادمه‌ای زیتونه نام که بر نوری، خرده می‌گرفت در تاریخ بغداد نیز آمده است (ج ۳، ص ۱۳۴).

(ل) زنده شدن خر مرده توسط لگد نوری: در هیچ مأخذ قدیمی نیامده است.

(م) بیمار شدن نوری و عیادت جنید از او و بالعکس در صفة‌الصفوه (ج ۲، ص ۲۴۸) و تاریخ بغداد (ج ۳، ص ۱۳۲) آمده است.

۷-۲- بعضی حکایات که در کتابهای دیگر هست و در تذکره‌الاولیا نیامده است

الف) نظر بر جوان بغدادی: در تاریخ بغداد، حلیه‌الاولیا و طبقات الصوفیه سلمی آمده است که متن تاریخ بغداد ذکر می‌شود (ج ۳، ص ۱۳۲): رَأَيْتُ غُلَامًا جَمِيلًا بَبْغَادَ فَنظَرْتُ إِلَيْهِ، ثُمَّ أَرَدْتُ أَنْ أَرُدَّ النَّظَرَ فَقُلْتُ لَهُ: تَلْبِسُونَ النِّعَالَ الصَّرَاةَ وَ تَمْشُونَ فِي الطَّرْقَاتِ، قَالَ: أَحْسَنْتَ أَتَجَمَّشُ بِالْعِلْمِ: پسری زیبا را در بازار بغداد دیدم و به او دو بار نگرستم ،

پس به او گفتم: کفش می پوشی و در بازار گام می نهی؟ گفت: آفرین آیا این گونه علم می آموزی؟

فَأَنشَأُ يَقُولُ: پس گفتم:

تأمل بعین الحق إن كنت ناظراً به چشم حق بین بنگر هرگاه به چیزی می نگری
إلى صفة فيها بدائع فاطر و شگفتیهای آفرینش را در صفت او بین
ولا تعط حظ النفس منها لما بها و هرگز حظ نفس را از آن مجو
وكن ناظراً بالحق قدرة قادر و بنگر به قدرت خداوند قادر

(ب) زر در دجله انداختن (یا در فرات)

از منابع قدیم در اللمع سراج و شرح شطیحات آمده است. اینک متن شرح شطیحات (ص ۱۷۲): گویند که ابوالحسین نوری بر لب فرات خفته بود و از دست سرما به آفتاب رفته، قرابتی نزدیک از میراث پدر او ملکی نفیس به سیصد دینار فروخته بود و به نزد او آورده. آن زر بستد و متمکن بر لب فرات نشست. دُرستها یک یک بیرون می آورد و در دجله می انداخت و می گفت: «ای سیدی بدین قدر مرا می فریبی؟» ناتمامان بدو انکار کردند گفتند اگر در راه خدای خرج کردی اولی بودی.

(ج) نفرین کردن مؤذن و لیبیک گفتن بر سنگ بدین دلیل که مؤذن به خاطر پول، اذان می خواند و سنگ به غریزه ذاتی، حمد الهی می گوید که در قرآن آمده: و إن من شیء إلا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَکِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (سوره اشراء آیه ۱۷).

این حکایت در تذکره الاولیا به جنید بغدادی منسوب شده است، اما در شرح شطیحات (ص ۱۶۸) و اللمع (ص ۴۹۴) راجع به نوری آمده است.

(د) در منابع کم اعتبار نیز دو حکایت از نوری ذکر شده است:

- نوری در بیابان چاهی می بیند می گوید اگر دلو و رسن داشتم آب می کشیدم. ناگاه آهویی بر سر چاه می آید، آب چاه برای آهو بالا می آید تا بخورد. ناگاه هانفی به نوری می گوید آن آهو تکیه بر خدا داشت سیراب شد، تو تکیه بر دلو و رسن کردی، تشنه ماندی (مرآت الاولیاء).

- نوری همیشه در خرابه ها می زیست و جنید به زور به او غذا می داد و از او می پرسید تا چند مسامحه می کنی. در جواب می گفت تا حصول مقصود و چه دورست آن (آثار البلاد

و اخبار العباد، ص ۶۵).

ها) شکستن خمره‌های شراب خلیفه می‌گویند یک بار ظرفهای شراب را که به قصر خلیفه می‌بردند بریخت و احتساب سخت کرد. او را نزد خلیفه بردند و او از وی پرسید تو کیستی؟ گفت محتسب. خلیفه پرسید تو را که محتسب کرد؟ جواب داد: آن کس که تو را خلیفه کرد. این حکایات در منابع خیلی قدیمی نیامده است اما در کتاب جستجو در تصوف ایران (ص ۱۲۷) استاد زرین کوب بدون ذکر منبع اصلی آن را آورده‌اند.

گفتار هشتم: آثار نوری

«تا کنون نوری را فقط از راه حکایاتی از نوع آنچه نقل شد و از طریق اقوالی که از او در کتابهای تذکره‌الاولیا آمده است می‌شناختیم. هر چند در کتاب کلاباذی آمده که نوری یکی از کسانی است که «به طور اشاره» دربارهٔ تصوف کتاب نوشته است. از اینرو از کشف رساله‌ای از او تحت عنوان مقامات القلوب در یک جنگ خطی کتابخانهٔ نافذ پاشا در استانبول تعجب نباید کرد. از آن پس به یمن اثر فؤاد سزگین نسخه‌های دیگری از آن مشخص شد که محفوظتر مانده است و همین به ما امکان می‌دهد که امروز طبع انتقادی از آن به دست دهیم (مجلهٔ معارف، فروردین، آبان ۶۸، ص ۸۴)».

پل نویا، که گردآورندهٔ مصحح این رساله است به صورتی فشرده آن را تشریح می‌کند که این رساله بیست پرده است به اضافهٔ یک مقدمهٔ کلی. این مقدمه، مراحل یا مقاماتی را که قلب برای عروج به سوی خدا تجربه می‌کند برمی‌شمرد. پردهٔ اول تعداد زیادی استعاره طرح می‌کند که در پرده‌های بعد بسط داده می‌شود. پردهٔ دوم با ذکر آیاتی از قرآن چیزهایی یاد می‌کند که خدا در دل مؤمنان خود جای می‌دهد تا او را بشناسند و پردهٔ سوم فعل متفاوت خدا را برای طرد دشمنان خود مطرح می‌کند. پرده‌های چهارم و پنجم تفاوت میان قلوب عاصیان و قلوب مطیعان و مخلصان را به اختصار باز می‌نماید و پردهٔ ششم ما را به رمز مکان ارجاع می‌دهد و پردهٔ هفتم به رموز بزرگ جهانی یعنی زمین و خورشید و ماه و ستاره و ابر و باد و باران و جزاینها که هر یک تناظری در قلب آدمی دارند. پردهٔ هشتم «هفت دژ قلب» را، که مؤمن درون آنها جای دارد، وصف می‌کند. پردهٔ نهم رمز آتش و پردهٔ دهم قلب مؤمنی است که در چمنزارهای الهی چرا می‌کند. پرده‌های یازدهم

ودوازدهم به وجوه مختلف رمز نوربازمی گردد. پرده سیزدهم بی گمان غنی ترین پرده این رساله است: نوری، در آن، سفر عرفانی سه گانه ای را در سه دریا وصف می کند: دریای ربوبیت، دریای مهمنیت و دریای لاهوتیت. پرده چهاردهم بر صفت درخت معرفت تأکید دارد و در پرده های هفدهم و هجدهم دوباره به همین درخت برمی گردد. و در پرده نوزدهم به توصیف ده بوستان می پردازد که خداوند در قلب مؤمن نهاده است. در پرده شانزدهم دوباره استعاره خانه آمده است که یک در آن به این جهان گشوده می شود و یک در آن به آخرت. سرانجام در پرده بیستم نوری بارانهای رحمت و بلا را وصف می کند که بر قلب فرومی بارد. این است علی الاجمال محتوای مقامات القلوب که نوری آن را به سبک شعر منثور نوشته و در طرح آن توالی منطقی رعایت نشده است بلکه استعاره ای، استعاره دیگر را از برای مشابهت یا مغایرت به یاد آورده است (مجله معارف: فروردین آبان، ۶۸ ص ۸۵-۸۴).

از لحاظ اصالت رساله نیز عده ای تنها به این دلیل که دو جمله آن به دیگران نسبت داده شده است آن را فاقد اصالت می دانند (جستجو در تصوف ایران، ص ۱۲۷)؛ اگر چه این موضوع دلیل نمی شود که رساله از نوری نباشد زیرا در متون عرفانی نخستین بار نیست که مطالبی را به افراد مختلف نسبت دهند؛ مثلاً ماجرای «زدر آب انداختن» چنانکه دیدیم هم به جنید و هم به نوری منسوب است.

نتیجه

نکات برجسته ای که درباره ابوالحسن نوری می توان گفت این است که این عارف خراسانی الاصل قرن سوم، زاده و متوفی بغداد بر مذهب معتزلی و فقه شافعی بود. نزد سری سقطی حدیث آموخت و با جنید بغدادی همراه بود. از سرشناسترین خوانندگان آثار او می توان از عین القضاة همدانی نام برد. به دلیل گفتن مطالبی به ظاهر خلاف شرع، دشمنان زیادی در بغداد داشت.

مهمترین ویژگی نوری در عرفان اینهاست:

ایجاد مکتبی تازه در عرفان به نام مکتب ایثار. بیخودانه ترین سماعها به گونه ای که مرگ وی در اثر همین امر روی داد و نیز استفاده از زبان تمثیلی در کتاب مقامات القلوب که برای نخستین بار در آثار عرفانی از این زبان تمثیلی استفاده شده است.

فهرست منابع

- ۱- ابن خلکان، شمس الدین احد، وفات الاعیان، بیروت دارصادر.
- ۲- ابن الجوزی، ابوالفرج. صفة الصفوه، حلب دارالوعی.
- ۳- ابن الجوزی، ابوالفرج. ۱۳۵۷، المنتظم، حیدرآباد دکن.
- ۴- ابن عماد، عبدالحی. شذرات الذهب، بیروت دارالکتب العلمیه.
- ۵- ابونعیم، احمد بن عبدالله. حلیة الاولیا و طبقات الاصفیا، مصر مطبعة السعادة.
- ۶- انصاری، خواجه عبدالله. ۱۳۶۲، طبقات الصوفیه، تصحیح سرور مولائی، نشر توس.
- ۷- انصاری، خواجه عبدالله. ۱۳۷۲، رسائل فارسی، تصحیح سرور مولائی، نشر توس.
- ۸- انصاری، قاسم، ۱۳۷۲، مبانی عرفان و تصوف، پیام نور.
- ۹- الحافظ ذهبی، محمد بن احمد. ۱۹۶۱، العبر فی خبر من غبر، فؤاد سید، کویت.
- ۱۰- محمد رضا تجرد. ۱۳۶۶، ابن ندیم الفهرست نشر امیر کبیر.
- ۱۱- افشار، ایرج. ۱۳۶۹، فهرست مقالات، نشر علمی فرهنگی.
- ۱۲- برتلس، یوگنی ادواردویچ. ۱۳۷۶، تصوف و ادبیات تصوف، سیروس ایزدی، امیر کبیر.
- ۱۳- روزبهان، بقلی. ۱۹۶۶، شرح شطیحات، کوفین، نشر پاریس تهران.
- ۱۴- جامی، عبدالرحمان. ۱۳۷۵، نفحات الانس، محمود عابدی، اطلاعات.
- ۱۵- جامی، عبدالرحمان. ۱۳۵۷، عرفان و تصوف، محمد حسین تسیحی، فروغی.
- ۱۶- حاکمی، اسماعیل. ۱۳۷۶، سماع در تصوف، دانشگاه تهران، چ سوم.
- ۱۷- حموی، یاقوت. ۱۹۷۹، معجم البلدان، بیروت دار احیاء التراث العربی.
- ۱۸- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله. ۱۳۷۵، تاریخ نیشابور ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، نشر آگاه.
- ۱۹- حنبلی، ابی الفلاح. شذرات الذهب، بیروت، دارمکتب العلمیه، بدون تاریخ.
- ۲۰- خطیب بغدادی. ۱۴۱۷ ق، تاریخ بغداد، مصطفی عبدالقادر عطا، دارکتب العلمیه.
- ۲۱- خوانساری، سید محمد باقر. ۱۳۵۷، روضات الجنان، ترجمه شیخ محمد باقر ساعدی، کتابفروشی اسلامیه.
- ۲۲- دامادی، سید محمد. ۱۳۶۷، شرح بر مقامات اربعین یا مبانی سیر و سلوک، دانشگاه تهران.

۲۳- دشتی، علی. ۱۳۶۲، پوده پندار، نشب جاویدان.

۲۴- ذکاوتی فراگزلو، ۱۳۷۹، علیرضا عرفانیات، نشر حقیقت.

۲۵- ذهبی، شمس الدین عثمان. ۱۹۹۸، تاریخ اسلام و وفیات مشاهیر و الاعلام، عمر عبد

السلام ترمذی، دارالکتاب العربی بیروت.

۲۶- رجائی بخارائی، احمد علی. ۱۳۶۶، فرهنگ اشعار حافظ، نشر علمی.

۲۷- ریتز، هلموت. ۱۳۷۷، دریای جان، ترجمه عباس زریاب خوئی و مهرآفاق بایبوردی،

نشر بین المللی هدی.

۲۸- زرکلی، خیرالدین. ۱۹۹۰، الاعلام، دارالعلم الملایین.

۲۹- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۵۷، ارزش میراث صوفیه، نشر امیر کبیر.

۳۰- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۵۷، جستجو در تصوف ایران، امیر کبیر.

۳۱- سراج، ابونصر. ۱۹۶۰، اللمع فی تصوف، عبدالحلیم محمود عبدالباقی سرور، مصر

دارالکتب و بغداد مکتب المثنی.

۳۲- سزگین، فؤاد. ۱۳۸۰، تاریخ نگارشهای عربی، نشر فهرستگان.

۳۳- سلمی، ابوعبدالرحمان. ۱۹۵۳، طبقات الصوفیه، نورالدین شریبه، مصر دارالکتب

العربی.

۳۴- _____؛ ۲۰۱۱، حقائق التفسیر. تصحیح سید عمران. بیروت دارالمکتب العلمیه. چاپ

اول.

۳۵- _____؛ مجموعه آثار، نصر الله پورجوادی، نشر دانشگاهی.

۳۶- عبدالعزيز خالدی. ۱۹۶۶، سهروردی، عوارف المعارف. بیروت.

۳۷- سنائی، ابوالمجد مجدود، ۱۳۷۷، حدیقه الحقیقه، شرح مدرس رضوی، دانشگاه

تهران.

۳۸- شعیب، شیخ محمد. ۱۳۷۹، موات الاولیاء، اسلام آباد مرکز نشر تحقیقات فارسی

ایران و پاکستان.

۳۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. پاییز ۸۰، مقاله از عرفان بایزید تا فرمالیسم روسی،

فصلنامه هستی.

۴۰- شفیعی کدکنی، محمدرضا. صور خیال در شعر فارسی.

- ۴۱- شیخی کامل، مصطفی. ۱۳۵۳، همبستگی میان تشیع در تصوف، دکتر علی اکبر شهابی، دانشگاه تهران.
- ۴۲- _____؛ تشیع در تصوف تا پایان قرن دوازدهم، علیرضا ذکاوتی قراگوزلو.
- ۴۳- شیمل، آنماری. ۱۳۷۴، ابعاد عرفانی اسلام، عبدالرحیم گواهی، نشر فرهنگ اسلامی.
- ۴۴- عبادی مروزی، قطب‌الدین ابوالمظفر. ۱۳۶۲، مناقب الصوفیه، ترجمه نجیب مایل هروی، نشر لولی.
- ۴۵- عطار، شیخ فریدالدین. ۱۳۶۶، تذکره الاولیاء، محمد استعلامی، نشر زوار.
- ۴۶- عمیدزنجانی، عباسعلی. ۱۳۶۷، تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف، دارالکتب الاسلامیه.
- ۴۷- غنی، قاسم. ۱۳۷۵، تاریخ تصوف در اسلام، زوار.
- ۴۸- _____؛ بی تا، بحثی در تصوف، نشر ابن سینا.
- ۴۹- فروزانفر، بدیع الزمان. ۱۳۷۶، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، باهتمام حسین داوودی، امیرکبیر.
- ۵۰- قزوینی، زکریا ابن محمد. ۱۳۷۳، آثار البلاد و اخبار العباد، میرهاشم محدث، امیرکبیر.
- ۵۱- خواجه ابوالقاسم. ۱۳۶۱، رساله قشویه. قشیری، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، نشر علمی و فرهنگی.
- ۵۲- عزالدین کاشانی، محمود. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، جلال‌الدین همایی، کتابخانه سنایی، چاپ بدون تاریخ.
- ۵۳- کلابادی، ۱۹۳۴، التعرف فی مذهب اهل التصوف، آربری، کایرو.
- ۵۴- گولپنارلی، عبدالباقی. ۱۳۷۸، ملامت و ملامتیان، دکتر توفیق سبحانی، نشر زوار.
- ۵۵- گمنام، ۱۳۴۹، خلاصه شرح التعرف، تصحیح احمد علی رجائی، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۵۶- مدرسی چهاردهی، مرتضی. ۱۳۶۱، سیری در تصوف، نشر اشراقی.
- ۵۷- مستوفی، حمدالله. ۱۳۶۴، تاریخ گزیده، عبدالحسین نوائی، امیرکبیر.
- ۵۸- معین، محمد. ۱۳۵۳، فرهنگ فارسی، نشر امیرکبیر، ج دوم.
- ۵۹- معصوم علیشاه، محمد. بی تا، طرائق الحقایق، محمد جعفر محجوب، کتابخانه سنایی.
- ۶۰- مقدسی، محمد ابن احمد. ۱۳۶۱، احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم، علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

- ۶۱- ملاصدرا، محسن بیدارفر. بی تا، الزهراء، تهران.
- ۶۲- مولوی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۷۸، **مثنوی معنوی**، تصحیح محمد استعلامی، نشر زوار، ج ۵.
- ۶۳- نسفی، شیخ عزیزالدین. ۱۳۶۳، **زبدة الحقایق**، حق وردی ناصری، طهوری.
- ۶۴- نفیسی، سعید. بی تا، **سرچشمه تصوف در ایران**، نشر فروغی.
- ۶۵- نوری کوتابی. ۱۳۷۰، **نظام‌الدین**، دیباچه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، نشر بارقه.
- ۶۶- نوبیا، پُل. ۱۳۷۳، **تفسیر قرآنی و زبان عرفانی**، اسماعیل سعادت، دانشگاه تهران.
- ۶۷- _____ ؛ ۱۳۶۸، **تصحیح مقامات القلوب**، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، مجله معارف شماره‌های ۱-۲ فروردین آبان.
- ۶۸- نیکلسن، رینولد. ۱۳۴۱، **اسلام و تصوف**، محمد حسین مدارس، نهاوندی، نشر زوار.
- ۶۹- هجویری، علی بن عثمان. ۱۳۷۱، **کشف المحجوب**، ژوکوفسکی، نشر طهوری.
- ۷۰- یافعی، عبدالله ابن سعد. ۱۳۳۹ ق، **مرآة الجنان و عمدة الیقظان**، حیدرآباد دائرة المعارف.
- ۷۱- مصاحب، غلامحسین. ۱۳۸۱، **دائرة المعارف فارسی**، امیرکبیر. نوبت چاپ ذکر نشده است.
- ۷۲- **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**، ۱۳۷۷، جلد هشتم مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی. تهران.